

پیشنهاد دشوار حرف زدن با حق خور ها!

جلوی در مغاز ها، چندتا دایره یا مربع ضربدر دار کشیده اند که فاصله فیزیکی را رعایت کنیم. ایستاده ای روی ضربدر، یک نفر می آید می چسبد بهت. روی صندلی های مترو و اتوبوس، ضربدر قرمز کشیده اند. دستکش پوشیده ای، دست هایت را ضد عفونی کرده ای و ته اتوبوس دور از بقیه نشسته ای که یک نفر می آید می نشیند کنار ت. تو در این موقعیت ها چه کار می کنی؟ اصولا در موقعیت هایی که دیگران حقت را ندیده می گیرند، چه واکنشی نشان می دهی؟ هر کس روش خودش را دارد؛ توضیح دادن محترمانه شرایط، روش پیشنهادی من است. یعنی چی؟ یعنی مثلا «باید رو این دایره ها بایستیم. شما خیلی به من نزدیک شدن و این برای هر دو نفر مون می تونه خطرناک باشه». شما ممکن است ترجیح بدهید به جای تذکر دادن، موقعیت تان را عوض کنید. اگر این گزینه را باستجیدن شرایط انتخاب کرده اید، یعنی مثلا کسی که اشتباهی ازش سر زده فرد بیمار یا سالمندی است، ایرادی ندار اما اگر سکوت کردن، راهکار همیشگی تان است بهتر است در باره اش تجدیدنظر کنید. در موقعیت های ساده و حتی ساختگی، تمرین کنید که مودبانه، بدون بالا رفتن صدا و با کنترل کردن هیجانات در باره حق تان با کسی که آن را زیر پا گذاشته است، صحبت کنید. می دانم که آسان نیست و خیلی وقت ها این شما هستید که به جای فرد خاطی، معذب می شوید.

برونده های مجهول

خواب مردم این روستا تمامی ندارد!

در باره روستایی در قزاقستان که ساکنانش بدون دلیل مشخصی برای

مدت طولانی به خواب می روند

فاطمه قاسمی | روزنامه نگار



روستا های دور افتاده و کمتر شناخته شده یادی در دنیا هستند که حادثه ای، پدیده ای یا ماجرای باور نکردنی باعث مشهور شدنشان می شود؛ مثل روستای کوچکی در قزاقستان به نام «کلاچی» که تا همین چند سال پیش کسی حتی نامش را نشنیده بود اما امروز به رازی تبدیل شده که توجه دانشمندان زیادی از سراسر دنیا را به خود جلب کرده است.

همه چیز از یک بیماری مرموز شروع شد

نخستین بار در بهار ۲۰۱۳ بود که اهالی کلاچی با یک بیماری عجیب به نام «خواب ناگهانی» روبه رو شدند. از آن تاریخ به بعد از هر چهار نفر یک نفر دچار این خواب ناگهانی چند روزه شده است. مبتلایان در باره این بیماری توضیح می دهند که ابتدا در کنترل حرکت دچار مشکل و خیلی زود بعد از سر گیجه ای، بیهوش می شوند. این خواب آلودگی زمان مشخصی ندارد و فرد برای نخوابیدن و بیدار ماندن هیچ کنترلی بر آن ندارد. حتی ممکن است در موقعیت های پر خطر مثل عبور از خیابان یا رانندگی و حین انجام کار های روزمره اتفاق بیفتد. برخی مبتلایان دچار از دست دادن بخشی از حافظه خود می شوند و بعد از بیداری لحظه خوابیدن شان را به یاد نمی آورند. عجیب تر این که حیوانات روستا هم دچار این بیماری می شوند و بعد از بیداری، رفتار های بیش فعالی از خود نشان می دهند. تا مدت ها این راز در میان روستاییان محفوظ مانده بود و کسی از بیماری آن ها خبر نداشت اما به تدریج افرادی که به روستا رفت و آمد داشتند آن را رسانه ای کردند.

علم، توضیحی برای معمای کلاچی ندارد

خبر بیماری اهالی کلاچی آن قدر عجیب بود که دانشمندان و پزشکان را ترغیب کرد تا داوطلبانه به روستا بروند و علت آن را کشف کنند. هر چند با وجود آزمایش های زیادی که روی اهالی انجام دادند، به نتیجه قابل قبولی نرسیدند. پزشکان در بررسی ها فقط متوجه شدند که پیر و جوان و زن و مرد همه به طور یکسان به این بیماری مبتلا می شوند. از آن جا که فقط اهالی روستا گرفتار این بیماری می شوند، اولین گمانه زنی ها درباره علت

اینفوگرافی

نیم کره های مغز مسئول چه کاری هستند؟

حتما شنیده اید که می گویند آدم ها یا نیم کره راست شان غالب است یا چپ و بر همین اساس خصوصیات یا توانایی هایی به راست مغز ها و چپ مغز ها نسبت می دهند. شاید اصلا خودتان هم طبق همین فرضیه ها یا آزمون های اینترنتی خودتان را راست / چپ مغز بدانید اما چنین تصویری از لحاظ علمی ثابت نشده است. گرچه در بخش هایی از مغز، فعالیت هایی به طور تخصصی انجام می شود اما غالب بودن یکی از دو نیم کره در افراد، باور غلطی است. حالا این فعالیت های تخصصی چیست؟

منبع: fitnesshealthforever.com

دیدنی

شخصیت های کارتونی با مزه، هیولاهای ترسناک واقعی

تا حالا فکر کردید شخصیت های کارتونی اگر واقعی بودند، چه شکل و شمایل پیدا می کردند؟ «میکل واسکز»، هنرمند اهل کالیفرنیا، جواب این سوال را پیدا کرده است.

منبع: boredpanda

رفقا سلام!

حالتون چطوره؟ حال ما که از داشتن شما، عالیه. هر روز که پیام های شما به دست مون می رسه، کلی ذوق می کنیم و برای ادامه کار انرژی می گیریم. این روزا شما دیگه فقط مخاطب «جوانه» نیستید بلکه همکارمون شدید. ما از خوردن «آثار شما» لذت می بریم و مدت ها ست برای ستون «پیشنهاد» دنبال کتاب خوب دمتون گرم چون شما زحمت این کارو می کشید. خلاصه که دمتون گرم رفقای باحال جوانه.

شماره پیامک ۳۰۰۰۹۹۹
شماره تلگرام ۹۳۵۴۳۹۴۵۷۶
تلفن تحریریه ۰۵۱۳۷۳۴۰۰۰



یک دیالوگ با مزه برای این عکس بنویسید و برای ما بفرستید.

خودت بساز

شمعی در آسمان شب

مهسا فارسی | روزنامه نگار



در «خودت بساز» این هفته می خواهیم طرح یک جاشمعی زیبا را با استفاده از الگوی یکی از صورت های فلکی، پیاده کنیم. چطوری؟

● **همه آن چه نیاز دارید:** لیوان بلوری بدون دسته، شمع وارمری، کاغذ رنگی تیره، مداد و قیچی، چسب نواری و ابزار نوک تیز



مهم ترین مرحله درست کردن این جاشمعی، انتخاب یکی از صورت های فلکی برای الگوی سوراخ کاری است. صورت فلکی «شکارچی» یا هر کدام دیگر را که دوست دارید، از اینترنت پیدا کنید. پرینت بگیرید یا با حوصله نقاشی اش کنید. محل ستاره ها را روی کاغذ رنگی علامت گذاری کنید به طوری که روی آن نقش ببندد، برای این کار می توانید از کار بُن استفاده کنید. حالا کاغذ رنگی را به اندازه دور تا دور سطح بیرونی لیوان، برش بزنید. با ابزار ی که در دست دارید، یکی یکی محل ستاره ها را سوراخ و سعی کنید با دقت این کار را انجام بدهید تا کاغذ پاره نشود و نتیجه کار زیبا در بیاید. در مرحله آخر هم

کاغذ رنگی را بیرون لیوان، با ظرافت بچسبانید. راستی برای این کار می توانید به جای لیوان از شیشه مرابهم استفاده کنید. کار که تمام شد، شمع را داخل لیوان قرار دهید. خب تبریک می گویم! شما موفق شدید آسمان شب تان را روشن کنید و از دیدن صورت فلکی جذاب تان لذت ببرید.

آثار شما

پروانه ای در انتظار خورشید



ریحانه رمضانی تیموری | خبرنگار افتخاری جوانه

شده بودم. خوشحالی ام جدواندا ز هداشت. به طرف شمع رفتم. در حال سوختن بود.

سلام کردم، با مهربانی جوابم را داد. صدای دلنشینی داشت. نورش فضای اتاق را پر کرده بود. نور نارنجی قشنگش. دورش چرخیدم. گفت: «چه می کنی پروانه قشنگ؟» او مرا قشنگ صدا کرد! در پوست خود نمی گنجیدم. گفتم: «آن قدر خوشحالم که می خواهم تا صبح دورت بچرخم». پرسید: «برای چه؟ مگر تو شمع ندیده ای؟». گفتم: «چرا، دیده ام اما توشب تیره و تاریکم را روشن کردی و آرامش را بهم برگرداندی. می خواهم تا صبح دورت بچرخم». گفت: «می ترسم پریایت بسوزد». گفتم: «مواظبم. به این همه خوشحالی و شادی می ارزد». شمع تا صبح آواز خواند و من تا صبح به دور او چرخیدم. او با آمدن خورشید، خاموش شد و من هم.

تنهایی امانم را بریده بود. گوشه ای نشسته و منتظر آمدن خورشید بودم ولی شب تاریک قصد رفتن نداشت. کلافه بودم، نمی دانستم چه کار کنم. زدم زیر آواز، ها ها ها ها. نه فایده ای نداشت، صدای خوشی هم نداشتم که مرهم درد تنهایی ام شود. در اوج ناامیدی در باز شد. نوری از لای در، وارد اتاق شد. چقدر زیبا بود اما همین که به نزدیکی در رسیدم، بسته شد. آه! عجب شانس ی دارم. مردی وارد اتاق شد و به طرف میز گوشه اتاق رفت. به او بی توجه بودم. حواسم به نور پشت در بود که ناگهان، نوری دیگر اتاق را روشن کرد. به طرف نور برگشتم. دیدم که مرد شمعی روشن کرده است. چه شمع زیبایی! در آن تاریکی انگار مالک خورشید

